



Functional Theory: A Bridge between Political Science and Governance in Iran After the Islamic Revolution*

Arash Rezadoust¹ 

Ebrahim Mottaghi² 

Keyhan Barzegar³ 

1. PhD Student, Department of Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: Arash.r82@gmail.com

2. Professor, Department of Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran (corresponding author).

Email: emottaghi@ut.ir

3. Associate Professor, Department of Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: kbarzegar@hotmail.com



Abstract

This study aims to establish a link between political science and governance in Iran. The research presupposes that political science in Middle Eastern countries is an emerging discipline, where theory lags behind action. In other words, normative transformations in structural domains in these countries often precede the development of formal education in this field. Iran's delayed entry into global modernization has led to complex and layered crises in its modern history, which ultimately contributed to the collapse of the previous regime and the establishment of a new system with novel aims distinct from past paradigms. The lack of connection between political science and governance represents a key component of this overarching crisis. This article seeks to explore the role

* Rezadoust, A.; Mottaghi, E.; Barzegar, K. (2024). Functional Theory: A Bridge between Political Science and Governance in Iran After the Islamic Revolution. *Journal of Political Science*, 27(106), pp. 241-269.

<https://doi.org/10.22081/psq.2024.65511.2733>

 **Publisher:** Baqir al-Olum University, Qom Iran.

* **Type of article:** Research Article

 **Received:** 2024/01/31 •  **Revised:** 2024/03/01 •  **Accepted:** 2024/03/15 •  **Published online:** 2024/03/25

© The Authors



of political science in shaping Iranian governance by addressing the question: What is the place and role of political science in the dynamics of power institutions, and what steps are necessary to create an effective relationship between political science and power dynamics? The primary research question is formulated as follows: Through what processes can a connection between political science and political governance in post-Islamic Revolution Iran be established on structural and functional levels? The article hypothesizes that local development theories and the Iranian-Islamic model of progress, which resonate more closely with Iran's political culture than Western theories, will play a significant role in advancing the literature on political governance. This development will, in turn, strengthen the structural teachings of the Islamic Revolution in Iran. This theoretical study examines the hypothesis and analyzes the data through the lens of functional theory. Since political governance is seen as a means of creating balance and stability within the social structure, the conclusion is that any structural configuration in the realms of political governance and political science will reflect its influence on cultural and social teachings. Therefore, aligning these two domains is essential and appears achievable only through the application of a functional theory.

Keywords

Political Science, Functional Theory, Political Governance, Islamic Revolution of Iran, Political Structure.



نظریه کارکردی؛ پل ارتباطی میان علم سیاست و حکمرانی سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی^{*۱}

آرش رضادوست^۱ ابراهیم متقی^۲ کیهان برزگر^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Arash.r82@gmail.com

۲. استاد، گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

emottaghi@ut.ir

۳. دانشیار، گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

kbarzegar@hotmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر دستیابی به ارتباط میان علم سیاست و حکمرانی ایرانی است. پیش فرض پژوهش این است که علم سیاست در کشورهای خاورمیانه، رشته‌ایی نوظهور (علم متأخر از کنش) تلقی می‌شود؛ به عبارت دیگر در این کشورها فرایند دگرگونی هنجاری در حوزه‌های ساختاری پیش از فضای آموزش انجام می‌گیرد. تأخر تاریخی ایران در فرایند مدرنیزاسیون جهانی، به پدیدارشدن بحران‌های متنوع، تودرتو و مضاعف در تاریخ معاصر انجامید و سنگینی این بار، نظام گذشته را فرو پاشاند و نظامی جدید با اهدافی نوظهور و متفاوت از پارادایم‌های گذشته تولد یافت. نبود ارتباط میان علم سیاست و حکمرانی، بخشی از این بحران کلان است. مسئله مقاله پیش‌رو بررسی نقش علم سیاست در شکل‌گیری حکمرانی ایرانی است. حل این مسئله با طرح این پرسش انجام می‌شود که جایگاه و نقش علم سیاست در مناسبات نهادهای

۱. این مقاله برگرفته از رساله **عنوان.....** با راهنمایی است.

* **استناد به این مقاله:** رضادوست، آرش؛ متقی، ابراهیم؛ برزگر، کیهان. (۱۴۰۲). نظریه کارکردی؛ پل ارتباطی میان علم سیاست و حکمرانی سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی. علوم سیاسی، ۲۷(۱۰۸)، صص ۲۴۱-۲۶۹.

<https://doi.org/10.22081/psq.2024.65511.2733>

▣ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع) قم، ایران؛ © نویسندگان

▣ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۱۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۱۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۶؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۱/۰۶



قدرت چگونه است و برای اجرایی شدن مناسبات مؤثر میان علم سیاست و مناسبات قدرت چه باید کرد؟ به منظور تبیین و تحلیل این مسئله، پرسش اصلی مقاله این گونه طرح می‌شود که «ارتباط میان علم سیاست و حکمرانی سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی، در ساحت‌های ساختاری و کارکردی از طریق چه فرایندی قابل ایجاد است؟» فرضیه مقاله نیز این است که «نظریه‌های توسعه بومی و الگوی پیشرفت ایرانی-اسلامی که در مقایسه با نظریه‌های غربی، تطابق بیشتری با فرهنگ سیاسی ایرانیان دارد، نقش مؤثری در توسعه ادبیات حکمرانی سیاسی بر جای خواهد گذاشت و این امر به تقویت آموزه‌های ساختاری انقلاب اسلامی در ایران می‌انجامد. پژوهش حاضر نظریه‌بنیان است و بررسی فرضیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از نظریه کارکردی به آزمون نهاده می‌شود. از آنجایی که حکمرانی سیاسی، آموزه‌ای برای ایجاد موازنه و تعادل در ساختار اجتماعی تلقی می‌شود، برون‌داد این امر چنین خواهد بود که هرگونه شکل‌بندی ساختاری در حوزه حکمرانی سیاسی و علم سیاست می‌تواند تأثیر خود را در آموزه‌های فرهنگی و اجتماعی منعکس سازد؛ از این رو تطابق این دو ساحت امری ضروری است و به نظر می‌رسد تنها از طریق دستیابی به یک نظریه کارکردی امکان‌پذیر است.

کلیدواژه‌ها

علم سیاست، نظریه کارکردی، حکمرانی سیاسی، انقلاب اسلامی ایران، ساختار سیاسی.

مقدمه

از موضوع‌های مهم مطالعاتی در علوم سیاسی، ارتباط میان نهادهای سیاسی و حاکمیتی و علم سیاست است. این امر، هم در عرصه داخلی و هم بین‌المللی پدیده‌ای مورد مطالعه است؛ برای مثال رشته دانشگاهی روابط بین‌الملل پس از تأسیس جامعه ملل تأسیس شد؛ از این رو بسیاری از ساحت‌های دیگر این حوزه مطالعاتی نیز با چنین مسئله‌ای مواجه هستند؛ با این حال بررسی تاریخ علم سیاست نشان داده است در مواردی که علم سیاست بر رخداد سیاسی متقدم باشد، به حکمرانی سیاسی کارآمدتری انجامیده است. مسئله پژوهش بر این امر متمرکز است که یکی از مشکلات عمده در دستیابی به حکمرانی مطلوب در منطقه غرب آسیا این است که علم سیاست متأخر از کنش سیاسی تولید می‌شود؛ از این رو حکمرانی سیاسی در عرصه نظریه‌پردازی نحیف‌تر از ساحت عمل است. این امر بر این اصل استوار است که حکمرانی سیاسی یکی از قالب‌های مفهومی علم سیاست به شمار می‌رود. به هر میزان قالب‌های مفهومی حکمرانی سیاسی در عرصه نظریه‌پردازی علم سیاست اهمیت و کارآمدی بیشتری داشته باشد، میزان اثربخشی علم سیاست در فضای کنش نیز افزایش می‌یابد؛ یعنی میان این دو پدیده رابطه قوام‌بخشی متقابل برقرار است. کشور ایران نیز در شمار کشورهای غرب آسیا، در دو قرن اخیر با چنین بحرانی مواجه بوده است. تنها مورد متفاوت در ایران که به ظهور یک نظریه سیاسی و تبدیل شدن آن به یک نظام سیاسی انجامیده، نظریه ولایت فقیه امام خمینی علیه السلام است که تقدّم علم سیاست بر کنش سیاسی را به نمایش گذاشته است؛ با این حال پس از گذشت چهاردهه از استقرار نظام سیاسی مبتنی بر نظریه سیاسی اسلامی، فقدان علم سیاست ناظر به حکمرانی سیاسی (سطح پایین‌تر از نظام سیاسی) موجب شده است که میان دو ساحت علم سیاست و کنش سیاسی، ساحت حکمرانی (به معنای اداره امور) را شاهد نباشیم؛ به بیان دیگر علم سیاست در ایران به‌ویژه در امور مربوط به دولت در حیطه نظریه‌پردازی محض باقی مانده است و این نظریه‌ها نیز به دلیل فضای سیاسی، چندان عمیق نیست و نتوانسته است به تمامی مطالب پردازد و از لحاظ تاریخی، این پژوهش‌ها کمکی به اعتلای کشور ما نکرده است. در سیاست خارجی هم با وجود

تحولات جدید، وضعیت چندان مطلوب نبوده است و موضوعات مهمی همچون امنیت، منافع ملی و مقوله‌های مختلف دیگر نتوانسته‌اند در پژوهش‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل جایگاهی بیابند.

در این مطالعه با استفاده از ایده حکمرانی، مقدمات نظری لازم برای تبیین جایگاه علم سیاست در حکمرانی فراهم شده و با روش تحلیل و تبیین، ادراک و تحلیل عقلانی به بررسی میزان کاربرد علم سیاست در ساختار سیاسی ایران پرداخته می‌شود. فرضیه پژوهش این است که اولاً نقش علم سیاست در حکمرانی ایرانی پس از انقلاب اسلامی هنوز به سطح کارکردی نرسیده است و ماهیت نظری دارد؛ ثانیاً نیروهای متخصص سیاسی (صاحبان علم سیاست)، نقش محدودی در حکمرانی داشته‌اند. در نتیجه علم سیاست در ایران به دلیل تفاوت‌های ادراکی و پارادایمی نتوانست با ساخت و نظام سیاسی آن ارتباط بگیرد و از این رو ما شاهد نوعی گسست میان علم سیاست و ساخت حکمرانی هستیم. این گسست از یک سو موجب فقدان دستیابی به نظریه بومی حکمرانی سیاسی (به معنای آکادمیک آن) شده است؛ یعنی نقطه تلاقی علم سیاست و حکمرانی ظهور نیافته است. واکاوی تاریخی کارکرد علم سیاست در ایران گویای آن است که علوم سیاسی با پیشینه و قدمتی بیش از یک صد سال در ایران، محصول و نمایانگر تحولات و رخداد‌های فراوانی است که در تاریخ این سرزمین به وقوع پیوسته است؛ یعنی چونان علمی نوپدید می‌گوشد تاریخ سیاسی خود را نمایندگی کند؛ در نتیجه با نوعی سردرگمی مواجه شده است. به ویژه اینکه در جمهوری اسلامی افزون بر تعارض‌های مربوط به مبانی علم سیاست، بی‌اعتمادی به علوم سیاسی و صاحب‌نظران آن، همراه با ویژگی‌های نهفته در جمهوری اسلامی، شرایط گسست را فراهم آورده است. پس از انقلاب اسلامی میزان تأثیرگذاری نهادهای حکمرانی و افراد مسئول از علم سیاست با توجه به شکنندگی نهادهای دموکراتیک و موقیبت بی‌ثبات آن در حوزه عمومی، به نوعی گویای ارتباط ناقص میان آنهاست که در هاله‌ای از ابهام در هدف‌ها، واماندگی از توسعه و تولید علم، بحران روش و کم‌توجهی به نقد در معنای عام قرار گرفته است؛ از این رو متخصصان علم سیاست در ایران ترجیح داده‌اند یا در فضای انفعال

قرار گیرند و یا اینکه به تولید علم هنجاری سیاست که باز تولید کننده اقدامات سیاسی باشد بسنده کنند؛ در حالی که کارویژه اصلی علم سیاست حرکت به سمت تولید نظریه‌های کارکردی در ساحت حکمرانی سیاسی، برای پیش‌برد اهداف نظام سیاسی است. در مقاله حاضر تلاش می‌شود ضمن طرح رویکردی انتقادی به مسیر پیموده شده و بررسی ارتباط میان دانش سیاست و حکمرانی سیاسی در ایران، راه برون‌رفت از نبود ارتباط میان این دو ساحت حیاتی ارائه شود. بدین منظور نخست به قالب‌های مفهومی و کارکردی حکمرانی سیاسی (در قالب بحثی نظری و به شکل عام) پرداخته می‌شود و سپس به بررسی همین دو شاخصه در دوران جمهوری اسلامی می‌پردازیم تا در بخش سوم، اثرگذاری آن بر تحولات اجتماعی را تحلیل کنیم.

۱. قالب‌های مفهومی و کارکردی حکمرانی سیاسی در علم سیاست

به منظور بررسی فرضیه، می‌باید نخست حکمرانی سیاسی در علم سیاسی و قالب‌های مفهومی و کارکردی آن بررسی شود؛ زیرا به نظر می‌رسد مهم‌ترین خلأ علم سیاست پس از انقلاب اسلامی در همین بخش باشد. پس از ارائه بحثی مفهومی در باب حکمرانی، به ارتباط میان حکمرانی و علم سیاست می‌پردازیم و در پایان به چگونگی کارکردی شدن علم سیاست در ساحت حکمرانی اشاره می‌شود.

۱-۱. بحثی مفهومی در باب حکمرانی خوب

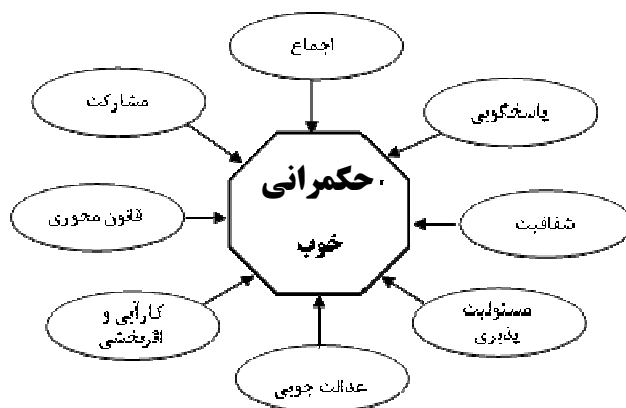
از نظر واژه‌شناسی، حکمرانی به واژه یونانی «کوبرمن» به معنای هدایت کردن یا اداره کردن بر می‌گردد که افلاطون درباره چگونگی طراحی نظام حکومت استفاده کرده است. این اصطلاح یونانی در قرون وسطی بر همان مفاهیم هدایت کردن، قانون‌گذاری یا راندن دلالت می‌کرد. در اینجا حکمرانی، عمل یا روش حکم‌راندن و همچنین اداره یا وظیفه حکم‌راندن است. حکم‌راندن به معنای حکم‌فرمایی یا کنترل کردن با استفاده از اختیار و همچنین بودن در حکومت است (نقیبی مفرد، ۱۳۸۹، ص. ۹۹). تعاریف اولیه حکمرانی با تعریف‌های قدرت‌محور سیاست برابر است که رابطه

میان فرمانروا و فرمانبردار را مشخص می‌کند؛ اما در تعاریف دوران جدید حکمرانی با شاخص‌هایی برابر شده است که سیاست را به ساحت نهادی می‌کشاند؛ بر این اساس اتحادیه اروپا در تعریف حکمرانی خوب معتقد است: «حکمرانی خوب مدیریت شفاف و پاسخگویی منابع در یک کشور با هدف تضمین توسعه اقتصادی و اجتماعی عادلانه و پایدار است. در تعریفی دیگر آمده است: «حکمرانی خوب متضمن احترام سیاست‌مداران و سازمان‌ها به حقوق بشر و اصول دموکراسی و حاکمیت قانون است. به علاوه حکمرانی خوب به طور خاص به موضوع مدیریت عمومی منابع به منظور ایجاد اقتصادی توان‌مندساز و شیوه‌های توزیع مربوط می‌شود» (هداوند، ۱۳۸۴، ص. ۷۷). بنابر نظر صندوق بین‌المللی پول،^۱ تهیه کردن کیفیت نظم‌دهنده، بهبود اثربخشی و پاسخگویی بخش دولتی، از میان بردن فساد و نیز پیشرفت‌های اقتصادی ابزار حکمرانی خوب است. کافمن در تعریف این مفهوم می‌نویسد: «حاکمیتی که بر مبنای ابعاد گوناگون (پاسخ‌گویی خارجی) و ندای ذی‌نفعان، ثبات سیاسی و فقدان خشونت و تبهکاری و تروریسم، اثربخشی دولت، فقدان تحمیل قوانین، حاکمیت قانون و مهار فساد قابل سنجش است». حکمرانی مورد نظر بانک جهانی و سازمان‌های بین‌المللی بر رهبری تأکید دارد و بر این مبنای کشورهایی را دارای حکمرانی خوب می‌داند که از سوی رژیم‌هایی هدایت می‌شوند که رهبران آنها به حاکمیت قانون، پاسخگویی، شفافیت و حق بهره‌گیری از حقوق انسانی و مدنی توجه می‌کنند. رویکرد دوم در تعریف حکمرانی، بر تسهیم اقتدار مدیریت دولتی میان دولت و سازمان‌های غیردولتی تمرکز دارد. این تفکر، حکمرانی را شکلی از همکاری چندجانبه به جای تأکید صرف بر نهادهای دولتی می‌بیند (Kaufmann, 2003, p. 5).

مهم‌ترین شاخصه‌های حکمرانی خوب را می‌توان در مباحثی همچون مشارکت‌جویی و توسعه دموکراسی، ایجاد شفافیت و پاسخ‌گویی در میان مسئولان نظام، اثربخشی و بهره‌وری بیشتر، رعایت عدالت اجتماعی و برابری اجتماعی، ارتقای

1. International Monetary Fund (IMF).

حاکمیت قانون و رعایت قوانین و مقررات و توسعه همه‌جانبه در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر مبنای اجماع وسیع‌تر یافت که در آن ندای ضعیف‌ترین و آسیب‌پذیرترین افراد در اتخاذ تصمیم‌ها و تخصیص منابع شنیده می‌شود.



نمودار (۱): ویژگی‌ها و شاخص‌های حکمرانی خوب از دیدگاه سازمان ملل متحد (شریف‌زاده و قلی‌پور، ۱۳۸۲)

از نظر توسعه بین‌المللی، حکمرانی سیاسی خوب هفت شایستگی کلیدی دارد. شاخص‌های اصلی توسعه بین‌المللی در فضای حکمرانی را می‌توان در ارتباط با مفاهیم زیر دانست: دارای خط‌مشی مشارکتی؛ رافع فقر و ثبات اقتصادی؛ مجری طرح‌های حمایتی از فقیران؛ تأمین‌کننده عادلانه خدمات اساسی اثربخش؛ تأمین‌کننده امنیت و سلامتی فردی؛ مدیریت پاسخ‌گویی راهکارهای امنیت ملی و توسعه‌دهنده دولت پاسخگو و امین (شریف‌زاده و قلی‌پور، ۱۳۸۲، ص. ۹۲).

بنابراین اجرای حاکمیت خوب مستلزم معماری حاکمیتی در سطح جامعه است. این چارچوب دگرگونی بنیادی و مستمر در گستره دولت را هدایت می‌کند و توجه توأمان بر تغییر محتوا (چرایی) و فرایند (چگونگی) در مقیاس وسیع را امکان‌پذیر می‌سازد. تغییر الگوی حاکمیت با گستره وسیع یک تغییر پایدار در ابعاد سازمان دولت است که به طور معناداری عملکرد آن را تغییر می‌دهد. مدل معماری حاکمیت

خوب، مبنایی برای اعمال اقتدار اداری، سیاسی و اقتصادی در مدیریت یک کشور است.

۲-۱. حکمرانی سیاسی و علم سیاست

علم سیاست به بحث و بررسی بخشی از علوم اجتماعی می‌پردازد که دربارهٔ بنیادهای دولت و اصول حکومت است. «حکومت» اگر در معنای وسیع به کار رود، به اندیشهٔ بنیادی کنترل و اطاعت متکی است. کسب، حفظ و توزیع قدرت از جمله مؤلفه‌هایی هستند که همراه با مفهوم سیاست به کار می‌روند؛ بر این اساس علم سیاست محور اصلی اندیشهٔ خود را در نظریهٔ قدرت و عدالت قرار داده است. قدرت، همواره نوعی از تبعیت را به همراه دارد و رابطهٔ فرمانروا و فرمانبردار را ایجاد می‌کند؛ به تعبیر سجویک علم سیاست «جامعه‌های دارای حکومت را بررسی می‌کند؛ یعنی جامعه‌هایی را که اعضای آن، دست کم در مسائل معینی، به اطاعت از دستورهای برخی از افراد یا مجموعه‌ای از افراد که بخشی از جامعه‌اند، خو گرفته‌اند. این تعریف، علم سیاست را گسترده‌تر می‌سازد و آن را فراتر از دولت می‌برد (Sidgwick, 1920, p. 2).

بر این اساس علم سیاست برای بسط به ساحت حکمرانی می‌باید طرح‌وارهٔ دستیابی به توزیع عادلانه را در ساحت کارکردی ارائه دهد. حکمرانی می‌تواند ساختارهای نهادی و سیاسی اجتماعی لازم را برای سطح کارکردی علم سیاست مهیا سازد. در این صورت است که علم سیاست، به سیاست‌گذاری ارتقا می‌یابد. مفهوم حکمرانی سیاسی و سیاست‌گذاری، نخستین بار در اندیشه‌های هارولد لاسکی مورد توجه قرار گرفت. لاسکی کوشید تا قالب‌های ادراکی سیاست را از حوزهٔ فلسفه سیاسی و تاریخ به عرصه‌های اجرایی مؤثرتری منتقل کند. از منظر او علم سیاست تحلیل و بررسی جنبه‌های سیاسی پدیده‌های اجتماعی است تا دنیایی را که در آن زندگی می‌کنیم، بهتر بشناسیم و بهترین‌ها را برگزینیم و بتوانیم تغییراتی را هرچند کوچک یا بزرگ در هر یک از جنبه‌های جدایی‌ناپذیر زندگی خود ایجاد کنیم. هنر لاسکی را می‌توان در ارتباط با چگونگی ادارهٔ امور در فضای ساختاری علم سیاست جستجو کرد (Laski, 1967, p. 131)؛ بنابراین تحول سیاسی در ایران بدون قالب‌های ادراکی مرتبط با

ساحت کارکردی خود نمی‌تواند بر فضای حکمرانی سیاسی تأثیرگذار باشد. پس از توجه به فرایند ارتباط علم سیاست و حکمرانی، می‌باید به تحولات درونی این علم نیز توجه کرد. اگرچه تفکر سیاسی در عهد باستان و در غرب، از یونان شروع شد، علم سیاست به عنوان یک رشته آموزشی عالی، از علوم جدیدی است که بیش از یک‌صد سال از رشد و نمو آن می‌گذرد. این در شرایطی است که تا پیش از این تاریخ، علم سیاست در انحصار شهریاران، سیاست‌مداران، فیلسوفان و حقوقدان‌ها بود و مردم عادی نه تنها در امور عمومی، بلکه در سیاست و نظریه‌پردازی سیاسی هم نقشی نداشتند. تحولاتی مانند پیدایش دموکراسی نو و ناسیونالیسم، همراه با گسترش آموزش و پرورش و همچنین رشد فزاینده آگاهی سیاسی توده‌های مردم سبب شد که انحصار علم سیاست از دست افراد خاص درآید. مردم به واسطه آگاهی، روزبه‌روز بیشتر وارد جریان‌های سیاسی شدند. در پی رشد آگاهی‌های سیاسی مردم، گروه‌های سازمان‌یافته و احزاب نیز گسترده شدند تا در انتخاب‌های ادواری، مبارزه نامزدهای خود را در راستای تأمین منافع توده‌های حامی تا سرحد پیروزی پیش برند و از این راه وارد عرصه قدرت سیاسی شوند و دموکراتیک‌بودن سیاست عملی را به نمایش گذارند. در نتیجه بر این اساس نهادهایی متناسب با مردمی‌شدن حوزه سیاست تأسیس شد؛ یعنی تنوعی از نهادهای سیاسی را شاهد هستیم که همانند احزاب و گروه‌های سیاسی به ساحت اجتماع کشیده شدند. در این میان آنچه اهمیت می‌یابد نظریه سیاسی است که باید به سنجش و ارزیابی نهادهای گوناگون سیاسی بپردازد. در واقع علم سیاست در دنیای امروز هم به لحاظ عملی و هم به لحاظ نظری باید افزون بر اصول و بنیادهای سازمان‌های سیاسی و رفتار سیاسی، فعالیت گروه‌ها و نهادهای گوناگونی را هم بررسی کنند که در تلاش برای کسب، افزایش یا حفظ قدرت و نفوذ هستند؛ بر این اساس تسری علم سیاست به ساحت حکمرانی به این معناست که نظریه‌پرداز سیاسی به‌ضرورت باید به تحلیل سیاسی پدیده‌های اجتماعی بپردازد تا بتواند علم سیاست را به ساحت کارکردی و در نتیجه حکمرانی تسری دهد که از آن به رهیافت‌های حکمرانی سیاسی تعبیر می‌شود. بر اساس رهیافت‌های حکمرانی سیاسی، لازم است هر نظریه‌پردازی برای درک دقیق ساختار

قدرت، به تحلیل جنبه‌های سیاسی پدیده‌های اجتماعی بپردازد تا بتوانیم برای رسیدن به آرامش و رفاه در جامعه بهترین‌ها را انتخاب کنیم؛ زیرا هدف علم سیاست بررسی جامعه سازمان‌یافته انسانی است و بر این اساس بیش از هر چیز جنبه‌های سیاسی زندگی جامعه را مطالعه می‌کند؛ به بیان دیگر «علم سیاست» روابط سیاسی را که همزمان با گردهمایی انسان‌ها به وجود آمده است بررسی می‌کند (Catlin, 1962, P. 36)؛ بر این اساس نظریه‌های صرفاً معطوف به دولت به معنای ضیق آن یا معطوف به نظام سیاسی، امکان تسری به ساحت‌های کارکردی را از دست می‌دهند.

برایند اجتماعی شدن سیاست را می‌بایست در مفهوم «سرنوشت پویای سیاست» مشاهده کرد. اگرچه در گام نخست «قدرت» مفهوم بنیادین و اساسی سیاست بود و هست و همه شاخه‌های علم سیاست را به یکدیگر پیوند می‌دهد، باید توجه داشت که قدرت مربوط به توانایی مجموعه‌ای از کارگزاران، کارگزاری‌ها و نهادهای اجتماعی برای حفظ یا تغییر محیط اجتماعی یا مادی خودشان است. از آنجاکه این توانایی از پدیده‌های اجتماعی تغذیه می‌کند و شالوده آن را تشکیل می‌دهند، توجه به نیروهای اجتماعی بسیار اهمیت دارد (Leftwich, 1984, p. 144).

بنابراین می‌توان گفت که امروزه «حکمرانی» یکی از موضوعات میان‌رشته‌ای، در گروه‌های حقوق، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، مدیریت و اقتصاد است. محققان و اندیشمندان در این حوزه، بیشتر بر مباحث جدیدی مانند تکه‌تکه شدن قدرت میان سطوح دولتی و فرودولتی، تشویق و ترغیب تمرکززدایی از دولت و اتکای روزافزون بر انواع جدید مشاوره و مشارکت شهروندان متمرکز هستند؛ بر این اساس دو مفهوم حکمرانی و آگاهی اجتماعی، ارتباط مستقیم و درهم‌تنیده‌ای با قالب‌های مفهومی و کارکردی علم سیاست دارند. حکمرانی مبتنی بر قالب‌های نظریه‌ای شدن سیاست در فضای اداره امور اجتماعی است. هدف علم سیاست نیز کشف قانون‌مندی‌های حاکم بر زندگی سیاسی است که در سه حوزه توصیف، تبیین و پیش‌بینی قابل تحقق است که از دو قالب تحلیلی و تجویزی برخوردار است. قالب تحلیلی کارکرد علم، تنها تحلیل پدیده‌هاست که در آن روابط علمی میان یک پدیده با پدیده‌های دیگر بررسی می‌شود.

در قالب تجویزی پژوهشگر علوم سیاسی و روابط بین‌الملل از تحلیل صرف فراتر می‌رود و در عرصه تجویز و ارائه راهکارها و گزینه‌های مختلف برای تصمیم‌گیری سیاسی گام می‌گذارد.

۲. قالب‌های مفهومی حکمرانی سیاسی در علم سیاست ایرانی

چگونگی پیوند علم سیاست و حکمرانی سیاسی در ایران نیازمند بهره‌گیری از نظریه حکمرانی سیاسی، اعتماد و سرمایه اجتماعی است. هر یک از مفاهیم یادشده در فضای حکمرانی و ادبیات سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی، از انعکاس و اثربخشی به نسبت مطلوبی برخوردار بوده است. بررسی جایگاه دانش سیاسی و مدیریت در میان علوم حکمرانی سیاسی و ایرانی، به عنوان هدف اصلی پژوهش، نیازمند تمهید مبانی نظری خاصی است. این مبانی تأمین‌کننده آن دسته از پیش‌فرض‌های اساسی است که چارچوب نظری حاکم بر تحلیل پژوهش را فراهم می‌سازد. در این مطالعه با استفاده از ایده حکمرانی که به تازگی در حوزه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مطرح شده است، مقدمات نظری لازم برای تبیین جایگاه دانش سیاسی و تحلیل فراهم می‌شود. مدعای این بخش آن است که حکمرانی ایرانی بدون قالب‌های مفهومی علم سیاست، نمی‌تواند آثار و مطلوبیت‌های خود را منعکس سازد.

مفهوم سیاست در ایران معاصر با تحولاتی روبرو شد که پرسش‌هایی را نیز با خود به همراه داشت. به نظر می‌رسد علم سیاست در ایران یک علم وارداتی و غربی است؛ درحالی‌که نشانه‌هایی از ایران‌شهری در ادبیات و ساخت سیاسی ایران وجود داشته است. از آنجا که علم سیاست مدرن در ایران جایگاه چندانی ندارد، چارچوب‌های مطالعات سیاسی که از غرب اتخاذ بشود، نمی‌تواند قابلیت تبیین تحولات سیاسی ایران را داشته باشد و اساساً چنین چارچوبی وجود ندارد. مگر اینکه علم سیاست ایرانی‌ای یافت شود که بتواند مطابق با واقعیت‌های فضای مطالعاتی، مناسبات میان نهادهای دانش و نهادهای اجتماعی و سیاسی را بیان کند. نمونه موفق آن را می‌توان در بسط اندیشه فلسفه ایرانی و سیطره دوگانه شریعت و اندیشه عرفانی که به تدریج جایگزین فلسفه

عقلی یونانی، به‌ویژه فلسفه ارسطویی شد و در نتیجه اندیشه فلسفی ایرانی در راهی افتاد که قابلیت کاربردی شدن در فضای کنش سیاسی را پیدا کرد.

علم سیاست در ایران مدرن به‌ویژه دوران پساانقلاب اسلامی می‌بایست خود را با قالب‌های بنیادین و فرهنگ سیاسی پیوند دهد تا بتواند فاصله ایجادشده میان خود و ساحت حکمرانی را پر کند. ظهور اندیشه غربی در ساختار سیاسی ایران، چالش‌های جدیدی را پدید آورد؛ چالش‌هایی که به دوگانگی اندیشه حکمرانی و سیاست در ایران مدرن انجامید؛ روندی که با پایان دوره یونانی و آغاز یونانی‌مآبی، فلسفه یونانی در آن افتاده بود و بدین سان در دوره اسلامی نیز، همچون فلسفه مسیحی سده‌های میانه مغرب‌زمین، آشنایی با ارسطوی راستین هرگز به‌درستی ممکن نشد (طباطبایی، ۱۳۹۹، ص. ۱۱۳).

در حکمرانی سیاسی بیشتر با نگاهی تازه، در جهت محدودسازی قدرت سنتی سلسله‌مراتبی (بالا- پایین) و تغییر مسیر آن به سوی «تصمیم‌های جمعی»^۱ تلاش می‌شود. پژوهشگران این حوزه معتقدند ناکارآمدی دولت‌ها در انجام یک‌تازانه امور موجب خلق این مفهوم شده است؛ از این رو با تفکیک حوزه‌های مختلف دولت و تمایز میان بخش خصوصی و دولتی و تمایز میان دولت و جامعه مدنی، چالش‌هایی در حوزه حکمرانی سیاسی به وجود می‌آید که مهار آن از طریق علم سیاست حاصل می‌شود.

یکی از دلایلی که نهاد علم نتوانسته است به نظریه کارکردی دست یابد آن است که علم سیاست در فضای ایرانی و در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، تمرکز محدودتری بر موضوعات مربوط به حقوق اجتماعی و حکمرانی سیاسی داشته است. علم سیاست در ایران پس از انقلاب اسلامی، به‌طور کلی برای تغییر ساختار سنتی قدرت و وزن‌دهی بیشتر به نهادهای موازی دولت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها کوشیده است؛ از این رو قدرت مؤثر و مشروع، قدرتی است که از طریق مشارکت و منازعه نهادها و نیروهای متنوع در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و جهانی به دست می‌آید (یزدانی زازرانی، ۱۳۹۱، ص. ۱۱۱)؛ همچنین ساختار سیاسی ایران قابلیت چندانی برای

1. Collective.

ارتقای علم سیاست و کارآمدسازی و رساندن آن به ساحت نظریه‌پردازی کارکردی ندارد. در واقع دانش سیاسی زمانی می‌تواند در جامعه یک نقش تصمیم‌ساز ایفا کند که روند تصمیم‌گیری در آن جامعه روندی کامل یا دست‌کم به نسبت علمی و عقلایی باشد؛ یعنی علم به عنوان یک پدیده جدی در آن جامعه مورد توجه و مبنای رفتار سیاسی باشد. در جامعه ایران علم سیاست از عمل سیاسی به دور است و معلوم نیست که هدف از آموزش و پژوهش علوم سیاسی در ایران چیست؟ (رنجیر، ۱۳۸۲، ص. ۲۴)؛ در حالی که ایران یکی از کهن‌ترین تمدن‌های عالم بشری است که پیشینه‌ای طولانی در حکومت و کشورداری دارد. پیروزی انقلاب اسلامی هرچند اتمام‌بخش یک دوره گذار صدساله و شکل‌گیری دوره تاریخی جدید بوده است، بارهای سنگینی را بر دوش نظام نوپای جمهوری اسلامی گذاشت.

به رغم نقدهای پیش‌گفته، در ایران پس از انقلاب اسلامی نشانه‌هایی از حکمرانی بر اساس مدل انقلابی وجود داشته است؛ مفاهیمی همانند سیاست‌گذاری عمومی و حکمرانی سیاسی، آموزه‌هایی هستند که از دهه ۱۳۹۰ در دستور کار آموزش عالی ایران قرار گرفت. این شیوه که با عنوان حکمرانی اسلامی مطرح می‌شود، خود واجد معانی و ویژگی‌های مفهومی در ساحت تعریف است. آرمان حکمرانی اسلامی، تحقق حیات طیبه در جامعه اسلامی است. حکمرانی اسلامی شیوه و روش اعمال و تنظیم قدرت، سیاست‌گذاری و اجرای سیاست‌ها از طریق مشارکت، هم‌افزایی و عملکرد بهینه نظام اسلامی است. علم سیاست به مثابه علمی راهبردی مهم‌ترین نقش را در فرایند توسعه ملی هر کشور برعهده دارد؛ زیرا این علم سیاست است که با تعیین تعریف توسعه ملی، ابعاد توسعه و اهداف و مسیر آن، نقش اساسی را در ترسیم چارچوب‌های توسعه هر کشور از جمله ایران پس از انقلاب اسلامی برعهده دارد.

۳. حکمرانی سیاسی و دانش توسعه اجتماعی در ایران

حکمرانی همواره بر دانش سیاسی و معادله قدرت در هر دوران تاریخی مبتنی بوده و خواهد بود. از سویی علوم انسانی با تعیین و ترسیم خطوط کلی، زیربنای توسعه به شمار

می‌آید و از سوی دیگر نقش بسیار مهم و مؤثری در دیگر ابعاد توسعه، به‌ویژه توسعه اقتصادی نیز داشته است. امروزه در فرایند تولید دانش سیاسی تحولاتی به وجود آمده است.

اولین تحول به «نقش متغیر دولت» مربوط است که حکومت جای خود را به حکومت‌داری داده است؛ یعنی یک‌سری سیاست‌های تنظیمی جدید جایگزین حکومت ملی شده است. امروزه در نتیجه تفوق فزاینده اقتصاد پساوردی و سرمایه مالی فراملی، دیگر دولت - ملت‌ها مکان‌های اصلی مدیریت و یکپارچگی اقتصادی به شمار نمی‌آیند. این حقیقت باعث شده است دولت ملی با بحران مواجه شود؛ همچنین ورود فرایند جهانی شدن به حوزه تشکیلات اقتصادی، ارتباطات و رژیم‌های سیاسی، حاکمیت دولت - ملت‌ها را با چالش مواجه کرده است.

تحول دوم به «الگوهای تثبیت‌شده در فرایند تولید دانش» مربوط است که به دلایلی بجز بروز تحول در نقش دولت، با نوعی بحران روبرو شده‌اند. در پی عقب‌نشینی دولت از نقش تنها تأمین‌کننده مالی دانش، اکنون وارد وضعیتی شده‌ایم که در آن تولیدکنندگان جدید دانش به وجود آمده‌اند. این پدیده به‌ویژه در دانشگاه‌ها قابل مشاهده است. در واقع توسعه و علم سیاست با هم هستند. رشد جامعه، رشد اندام‌وار است. وقتی این رشد با مانع مواجه می‌شود، باید درباره راه‌حل این مسائل اندیشید و علوم انسانی باید به این مسائل پردازد؛ به دیگر بیان در اثر جهانی شدن و استفاده از الگوهای بازاریابی تولید اقتصادی، کانون تولید دانش از دانشگاه خارج شده و به سمت مراکز غیردانشگاهی مانند آزمایشگاه‌های صنعتی، مراکز تحقیقاتی، گروه‌های فکری و مشاوره‌ای انتقال یافته است؛ به عبارت دیگر دانش امروزی دانش روایی^۱ نیست، بلکه امروزه دانش فرایند تولید شده است.

بالاخره تحول سوم به «ظهور روابط جدید میان جامعه و دانش» مربوط است. امروزه اطلاعات به منبعی تبدیل شده و در کشورهای زیادی این منبع، امنیت را به چالش

1. Narrative.

کشیده است. حکمرانی سیاسی نیازمند دانش انضمامی خواهد بود. حکمرانی سیاسی می‌تواند معادله کنش ارتباطی با یکدیگر را شکل دهد و همبستگی ساختاری ایجاد کند. وجود تقاضاهای فزاینده در جامعه برای پاسخگو کردن علم در برابر شهروندان، مؤید این حقیقت است. امروزه کنشگران اجتماعی به نحو فزاینده‌ای دانش و محصولات آن را طلب می‌کنند. امروزه دانش دموکراتیزه شده است؛ بدین معنا که نه تنها در دسترس مردم قرار گرفته، بلکه به کانون مهم منازعه و رقابت نیز تبدیل شده است (دلانتی، ۱۳۸۶، صص. ۱۷۰-۱۷۲). از آنجا که معادله قدرت در کنش سیاسی، مفهوم اساسی است و همه شاخه‌های علم سیاست را به هم پیوند می‌دهد (Leftwic, 1984, p. 144)، هر گونه بی‌اعتمادی جامعه به ساختار نه تنها تأثیر خود را در علم سیاست، بلکه در فضای حکمرانی نیز بر جای می‌گذارد؛ بنابراین حکمرانی سیاسی بخشی از دانش قدرت و معادله رفتار اجتماعی در هر کشوری محسوب می‌شود.

در این فرایند نهادها بخش‌بخش می‌شوند؛ به این معنا که توانایی خود را در جهت بخشی به جامعه از دست می‌دهند و به گفتمان‌های تخصصی متعدد تجزیه می‌شوند. آموزش سیاسی عام یکی از مهم‌ترین روش‌های تقویت جامعه‌پذیری سیاسی است. علم سیاست، یعنی بحث علمی از حقایق سیاسی، در ذات خود یک هدف است؛ زیرا شناخت حقایق غایت تفکر انسان است... ولی علم سیاست در عین حال وسیله‌ای است که یک هدف دیگر آن، راهنمایی انسان در زندگی اجتماعی است (فیرحی، ۱۳۹۸، ص. ۳۴).

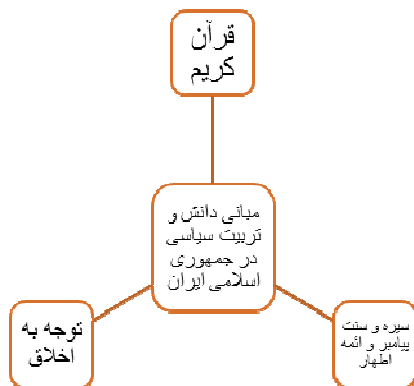
بر این اساس هر گونه نظریه‌پردازی درباره حکمرانی سیاسی و علم سیاست در ایران پس از انقلاب اسلامی، رابطه متقابلی با نیازهای اجتماعی کشور در دوران بحران و انقلاب داشته است؛ به عبارت دیگر امروزه ما شاهد حرکت از سیاست تولید دانش به سمت سیاست تقاضای دانش هستیم. برخی از دانشمندان معتقدند دانش به پایان عمر خود رسیده است؛ در صورتی که دانش در دوره فعلی تغییر یافته و به نحو فزاینده‌ای جهانی شده و از وابستگی سنتی آن به دولت-ملت کاسته شده است.

۴. نشانه‌شناسی علم سیاست و حکمرانی ایرانی

علم حکمرانی همچون منظومه‌ای منسجم، تأمین‌کننده گزاره‌هایی دانسته می‌شود که به کارگیری آن آموزه‌ها می‌تواند شیوه حکمرانی را در جامعه کارآمد سازد. چنگر پهلوان در این باره به درستی می‌گوید: «آنچه مهم است این واقعیت است که انقلاب با وجود واکنش قوی، تغییر عمده‌ای به وجود نیاورد. فقط درس‌های اسلامی به رشته‌ها اضافه شد. رویکرد به درس‌ها تغییری نکرد؛ مثلاً متدولوژی اسلامی را در جامعه‌شناسی به وجود نیاورد، فقط درس‌های اسلامی به مجموعه اضافه شد تا دانشجویان بیشتر با این مسائل آشنا شوند» (پهلوان، ۱۳۷۳، ص. ۱۲۵).

توجه به حکمرانی، توجه به دانش‌های تغذیه‌کننده آن را نیز به همراه داشته است. به علم حکمرانی به مثابه دانش پشتیبان حکمرانی در بسیاری از آثار توجه شده است. برای دریافت فهمی عمیق از علم سیاست در ایران باید نخست به تبیین نظام تربیتی اسلام پردازیم که رویکرد حاکم بر نظام تربیتی جمهوری اسلامی ایران است. مهم‌ترین ویژگی‌های نظام تربیتی اسلام عبارت‌اند از:

۱. جنبه الهی؛
۲. جنبه هدایتی؛
۳. جنبه پویایی؛
۴. جنبه عقلانی؛
۵. جنبه انقلابی.



نمودار (۲): مبانی حاکم بر دانش و تربیت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران



نمودار (۳): معیارهای اسلامی بودن در روش تربیت سیاسی

علم سیاست به ویژه از منظر تلقی غالب بر آن، به مثابه «فن و تکنیک»، از علمی است که می‌تواند دارای بیشترین ارتباط با حکومت، حکمرانی و پویش‌های سیاسی و تصمیم‌گیری باشد. به دلایل ذکر شده و همچنین آموزش‌های نظری بنیاد و غیرکاربردی در علوم سیاسی ایران، مرجعیت این رشته نزد حکمرانان و حکومت ایران به رسمیت شناخته نشده است و تا زمانی که اعتبار و مرجعیت این رشته به رسمیت شناخته نشود و استقلال این رشته پذیرفته نشود، شاهد استمرار گسست ارتباطی میان عرصه دانشگاهی (آکادمیک) علوم سیاسی و عرصه حکمرانی (پراکتیک) خواهیم بود. در نهایت در نبود این ارتباط و استفاده نکردن از بنیادهای نظری و مطالعات علوم سیاسی در ساحت حکمرانی و تصمیم‌سازی سیاسی، تکرار خطاها با مدیریت افراد غیرتخصصی و کوبیدن بر طبل تجربه در ایران استمرار خواهد یافت؛ به بیان دیگر پرسش این است که مباحث سیاست و حکومت در ایران چه میزان رشد و گسترش یافته است که در پاسخ باید گفت در این زمینه، به ویژه

در داخل کشور پژوهش‌های زیادی نداریم. بدین‌سان حکمت سیاسی و دانش سیاست که تشخیص و درمان بیماری‌های اجتماعی و عمومی، به‌ویژه ناروایی‌ها و ستمکاری‌ها و بیدادگری‌ها بوده است، به دانشی بی‌تفاوت، خنثی و بی‌هدف بدل شده است و رابطه ذاتی آن دانش با اخلاق، اقتصاد و حقوق نیز به عنوان ابزارهای تحقق مجموعه اهداف حکمت سیاسی (از جمله عدالت و رفاه‌گستری) گسیخته یا پامال شده است.

در ایران همه افراد، به‌ویژه مؤمنان در جریان ارتباط مستمر با نهادها، اماکن و گروه‌های مذهبی، همچون مسجد، حسینیه، هیئت مذهبی، نمازهای جمعه و جماعت، مجالس تعزیه، کنگره سالانه حج، مراکز تبلیغی دین، روحانیت و... مستقیم با بخش زیادی از فرهنگ دینی معطوف به حوزه سیاست آشنایی پیدا می‌کنند و با درگیر شدن عملی و مشارکت فعال در این فرایند، از نتایج ملموس و مشهود آن برخوردار می‌شوند. البته مذهب شیعه از این حیث وضعیت منحصر به فردی دارد (کمالی، ۱۳۷۴، ص. ۱۵۴). امام خمینی علیه السلام با توجه به نقش تاریخی مساجد در اسلام می‌فرماید: «مسجد در اسلام و در صدر اسلام، همیشه مرکز جنبش و حرکت‌های اسلامی بوده، از مسجد تبلیغات اسلامی شروع می‌شده است و از مسجد حرکت قوای اسلامی برای سرکوبی کفار و وارد کردن آنها در بیرق اسلام بوده است... شما که از اهالی مسجد و از علمای مساجد هستید، باید پیروی از پیامبر اسلام و اصحاب آن را مرور کنید و مساجد را برای تبلیغات اسلام و حرکت اسلامی و برای قطع ایادی شرک و کفر و تأیید مستضعفین در مقابل مستکبرین قرار بدهید» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص. ۲۴۸).

اگر علوم سیاسی در یک کشور یکسان باشد، نمی‌تواند دشواری‌های مخصوص به سرزمین‌های بزرگ را تحمل کند. علم سیاست در ایران در حال حاضر به علت نداشتن مناظره، داشتن نوعی یکسانی، نشناختن مشکلات و نداشتن فنّ همفکری بی‌هویت شده است. کشور بدون استفاده از ظرفیت‌های موجود در علم سیاست، به گونه‌ای در حال حرکت است که گویی هیچ مشکلی ندارد.

۵. چالش‌های حکمرانی سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی

پژوهش‌های علم سیاست در عمل نمی‌تواند راهکاری را برای سیاست‌مداران نشان دهد؛ زیرا اصولاً به این راهکارها بی‌توجه هستند. افزون بر این، اساساً نخبگان سیاسی به صاحب‌نظران علم سیاست با بدبینی می‌نگرند و آنها را متعلق به جهان‌بینی غربی می‌دانند. همه اینها عوامل اساسی هستند که می‌تواند مانع از رشد دانش سیاسی در ایران شوند. از سوی دیگر ریشه‌یابی علل ناکارایی و ناتوانی نخبگان در ایجاد یک نظام دموکراتیک در ایران بین دو انقلاب و نیز پیگیری این موضوع که چرا اساساً نخبگان نتوانستند رسالت خود را به عنوان اهرم تعیین‌کننده توسعه سیاسی به انجام رسانند، از مسائل مهم جامعه‌شناسی به شمار می‌آید (ازغدی، ۱۳۹۷، ص. ۱۷۵).

در بُعد نظری، دو دیدگاه وجود دارد که برخی تقدم دانش بر قدرت سیاسی را ملاک قرار می‌دهند و بعضی تقدم قدرت سیاسی بر تولید دانش را ملاک قرار می‌دهند. در دیدگاه اول چون دانش سیاسی در ایران خصلت اقتداری دارد، از این رو دولت استبدادی تولید خواهد شد. در واقع معرفت سنتی، معرفتی اقتدارگراست. مهم‌ترین ویژگی این نوع عقلانیت و دانش سیاسی، گزیده‌بینی و کژتابی‌های آن در قبال نصوص دینی و گذشته اسلامی است.

نظریه‌های سیاسی این دوره که در پی تفسیر و کشف معنای «نصوص» و «گذشته آرمانی» اسلام هستند، غالباً ماهیت اقتدارگرایانه دارند و مبانی و انگاره‌های آن نیز همین‌گونه هستند؛ پس با این نوع معرفت سنتی نمی‌توان علم سیاست مولد و کارآمد داشت. در دیدگاه دوم قدرت سیاسی بر تولید دانش مقدم است. از آنجا که ساخت قدرت در ایران همواره اقتدارآمیز بوده، برای مشروعیت‌سازی، دانش مخصوص خود را تولید می‌کند که بتواند ویژگی‌های اقتدارگرایانه قدرت را پوشش دهد؛ بنابراین دانش سیاسی در درون آن نمی‌تواند شکل بگیرد و رشد کند؛ بر این اساس نیز نمی‌توانیم علم سیاست مولد و کارآمد داشته باشیم.

در مجموع می‌توان گفت علم سیاست در ایران جایگاه مناسبی نیافته است. بجز ناکارآمدی، علم سیاست در عمل نیز به دلیل فقدان زاینده‌گی در جامعه ایران، ضعف

علمی در حوزه تبیین معضلات سیاسی، پاسخ گو نبودن به مشکلات جامعه، نارسایی در ارائه نظریه‌های سیاسی راه‌گشا، نداشتن قدرت پیش‌بینی در شرایط خاص سیاسی - اجتماعی جامعه و ناکارایی در ارائه سازوکارهای بایسته در بازتولید دانش سیاسی و به دلیل نداشتن توان سامان‌دهی سیاسی در امر مدیریت سیاسی کشور، به ضعف کارآمدی و زاینده‌نبودن گرفتار است.

در ایران معاصر میان علم سیاست و حکومت و حکمرانی، گسست یا ارتباط بسیار ضعیفی بوده است. مهم‌ترین دلایل در این زمینه عبارت‌اند از: ۱. نبود ارتباط میان تصمیم‌گیران حکومتی و پژوهشگران علوم سیاسی و دانشگاهی؛ ۲. فاصله گرفتن علم سیاست و پژوهش‌های سیاسی از واقعیت‌ها و تحولات سیاسی و پویای‌های تصمیم‌گیری و سیاسی؛ ۳. رهنمون‌نشدن پژوهشگران به پژوهش‌های راهبردی و همچنین عرصه آموزش دانش سیاسی؛ ۴. غالب بودن آموزش بر پژوهش‌های راهبردی در علم سیاست ایران (سنایی، ۱۳۹۲، ص. ۲۶۶).

پس از تحولات انقلاب اسلامی ایران، به لحاظ وجه مشترک تقدم دانش یا تقدم قدرت سیاسی (مستند و متکی بودن بر نصوص دینی)، می‌توان در راستای اهداف انقلاب اسلامی که فاصله گرفتن از حوزه اقتدارگرایی در ساخت قدرت و نافع بودن علم در ساخت فرهنگی - اجتماعی جامعه بود، به تدریج و با مرحله‌بندی و عقلانیت در قدرت سیاسی، دست کم بر سر یک وفاق سلبی (اینکه در یک سری امور علیه همدیگر اقدام نکنند) گام برداشت. به نظر می‌رسد در ایران اسلامی چنین موردی دور از انتظار نباشد؛ هرچند کاستن فاصله برای رسیدن به وفاق از نوع سلبی نیاز به درجه‌ای از فهم و عقلانیت در ساختار قدرت و حاملان دانش در جامعه ایران اسلامی از شرایط موجود دارد. البته نباید ناکارآمدی رشته علوم سیاسی را به دوره پس از انقلاب منحصر بدانیم؛ بلکه این عقب‌ماندگی در گذشته ریشه دارد. مقبول‌ترین و رایج‌ترین دیدگاه موجود در این خصوص نظریه «استعمار - عامل - عقب‌ماندگی» است. این نظریه اکنون به اصلی‌ترین و جدی‌ترین دیدگاه در گفتمان توسعه‌نیافتگی و ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی ایران بدل شده است (زیبا کلام، ۱۳۸۲، ص. ۵۲).

نتیجه‌گیری

رابطه میان علم سیاست و مقوله حکمرانی از رهگذر نظریه پردازی معطوف به کارکرد می‌گذرد؛ به این معنا که علم سیاست می‌باید متقدم بر کنش سیاسی باشد و سپس از نظریه پردازی سطح نظام سیاسی به نظریه پردازی سطح کارکردی معطوف شود؛ درحالی که در منطقه خاورمیانه، نظریه پردازی حتی از نوع نظام سیاسی متأخر از نظام سیاسی بوده است. این امر در نظریه پردازی اهل سنت در جهان اسلام بسیار قابل مشاهده است و همچنین در حکومت‌های شیعی مانند آل بویه، صفویه، قاجار و... به همین شکل بوده است. تنها موردی که می‌توان از آن به نظریه پردازی سیاسی پیش از کنش سیاسی مثال زد، نظریه ولایت فقیه است که پس از انقلاب اسلامی توانست یک نظام سیاسی متفاوتی را تأسیس کند؛ به بیان دیگر علم سیاست ایرانی- اسلامی معطوف به سطح تأسیس نظام کلان و حاکمیت سیاسی اظهار نظر کرده است، اما با گذشت بیش از چهارده از انقلاب اسلامی، همچنان در انتظار نظریه‌ای کارکردی است تا بتواند به سطح حکمرانی (چگونگی حکومت کردن) تسری یابد. جدایی میان علم سیاست حکمرانی در ایران پس از انقلاب اسلامی، صرفاً از جانب علم سیاست نیست؛ بلکه از رهگذر ارتباط نهاد حکمرانی با علم سیاست رخ می‌دهد؛ به دیگر بیان با توجه به یافته‌های تحقیق و تجزیه و تحلیل آن می‌توان نتیجه گرفت که پس از انقلاب اسلامی، میزان تأثیرگذاری نهادهای حکمرانی و مسئولان علم سیاست و تربیت سیاسی، با توجه به شکنندگی نهادهای دموکراتیک و موقعیت بی‌ثبات آن در حوزه عمومی، به نوعی گویای ارتباط ناقص میان آنهاست که در هاله‌ایی از ابهام در هدف‌ها، واماندگی از توسعه و تولید علم، بحران روش، کم‌توجهی به نقد در معنای عام قرار گرفته است. این امر نشان‌دهنده روشنی بر نبود نظریه کارکردی در علم سیاست می‌باشد که این خلأ جدی در ساحت حکمرانی را به وجود آورده است.

به‌طور کلی در ورای نگاه تحلیلی، نوعی ارتباط با حاکمیت وجود دارد که این یک ضعف شمرده می‌شود. علم سیاست در ایران، علمی نیست که با پیکره جامعه و نظام سیاسی ایران ارتباط داشته باشد. شاید بتوان گفت در این شرایط «علم سیاست» به معنای

کارکردی آن هرگز ممکن نیست و فضا پیدا نمی‌کند. پس از انقلاب اسلامی تحولات عمده‌ای در ساحت تولید نظریه کارکردی رخ نداده است. ویژگی‌های علم سیاست در ایران این است که اولاً اقتباسی است؛ متون اصلی آن ترجمه‌ای است و در آنها بیشتر به تجربه کشورهای غربی اشاره می‌شود و درباره کشور ایران یا تاریخ سیاسی ایران، چنان پیوندی هنوز ایجاد نشده است و حتی می‌توان گفت اساساً به نظریه ولایت فقیه که نظریه کلان در ساحت نظام سیاسی است، توجهی ندارد؛ دوم اینکه این علم سیاست در مجموع همان علم سیاست پوزیتیویستی است و از جهتی دیگر، علم سیاست در ایران وضعیت منسوخ و رو به زوالی دارد؛ یعنی روش‌شناسی متناسب با نظریه کلان حاکم بر انقلاب اسلامی را نیز تولید نکرده است. علم سیاست نمی‌تواند به امر سیاسی و مسائل حکمرانی بی‌اعتنا باشد. عالمان سیاست در سه صحنه باید حضور مؤثر داشته باشند: الف) صحنه مربوط به چگونگی مشارکت در حوزه اجرای قانون؛ ب) صحنه تلاش برای اجرایی کردن تکالیف دولت: دولت‌ها زیر بار تکالیف خود نمی‌روند؛ ج) صحنه دفاع از حوزه عمومی: حوزه عمومی بیش از همه در ایران مورد دخالت دولت‌هاست.

یکی از علل و عوامل این ازهم‌گسیختگی، شکاف موجود میان مطالعات علم سیاست در ایران و ساحت حکمرانی است. علوم سیاسی در ایران نمی‌تواند جنبه ملی پیدا کند؛ مگر آنکه منظور از علم سیاست ایرانی، علم سیاستی باشد که موضوعش سیاست و حکومت در ایران باشد. پژوهشگر سیاسی نیز باید مستقیم به تحولات سیاسی بپردازد. به‌طور کلی مشکل اساسی علم سیاست در ایران آن است که در ورای نگاه تحلیلی، نوعی ارتباط با حاکمیت وجود دارد که این یک ضعف شمرده می‌شود. دستاوردهای این تحقیق نشان می‌دهد که نقش علم سیاست در حکمرانی ایرانی پس از انقلاب اسلامی، ماهیت نظری داشته و کارکردی نبوده است؛ همچنین نقش نیروهای سیاسی در حکمرانی محدود بوده است. حل این امر از طریق حرکت در راستای ارائه نظریه‌ای بومی برای علم سیاست خواهد بود که با فرهنگ سیاسی ایرانی تطابق بیشتری نسبت به نظریه‌های غربی داشته باشد؛ همچنین امکان آزمون این نظریه‌ها در ساحت عمل است؛ یعنی باید میان دانش‌آموختگان علم سیاست و زندگی سیاسی ارتباط

آشکارتری برقرار شود و قوام‌بخشی مقابل میان علم سیاست و حکمرانی سیاسی فراهم آید. امکان به‌آزمون‌نهادن نظریه‌های بومی علم سیاست، به معنای کاربردی آنها در فهم مسئله‌ها و حل بحران‌های پیش روی زیست سیاسی در ایران است. نظریه‌های بومی از این طریق می‌توانند به حکمرانی در جهت شادکامی و نیک‌زیستی و نیز تفکر نقادانه برای عمق‌بخشی و کمک به مرجعیت علم سیاست مفید باشند. این امر از طریق بسترسازی مناسب سیاسی، اجرایی، معنوی-فکری با رویکرد انسانی و تشویقی از سوی حکومت و نهادهای اجرایی برای تحقیقات با تأکید بر بحران‌های سیاسی-اجتماعی دوران معاصر رخ می‌دهد.

فهرست منابع

- ازغندی، ع.ر. (۱۳۹۷)، ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایرانی بین دو انقلاب. (چاپ دوم). تهران: قومس.
- پهلوان، چ. (۱۳۷۳). نظام استادی در دانشگاه‌های ایران. گفتگو، شماره ۵، صص. ۱۲۲-۱۴۲.
- خمینی، س.ر.ا. (۱۳۷۹). صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای امام خمینی. (چاپ دوم). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دلانتی، ج. (۱۳۸۶). دانش در چالش. ع. بختیاری‌زاده. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- رنجبر، م. (۱۳۸۲). بحران علم سیاست در ایران. علوم سیاسی، شماره ۲۴، صص. ۹۵-۱۱۲.
- زیباکلام، ص. (۱۳۸۲). سنت و مدرنیته. (چاپ پنجم). تهران: انتشارات روزنه.
- سینایی، و. (۱۳۹۲). پژوهش‌های علم سیاست و فرایند تصمیم‌گیری در ایران. در: مجموعه مقالات وضعیت پژوهش در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل ایران. تهران: نیاک.
- شریف‌زاده، ف.؛ قلی‌پور، ر. (۱۳۸۲). حکمرانی خوب و نقش دولت. مدیریت فرهنگ سازمانی، ۱(۴)، صص. ۹۳-۱۰۹.
- طباطبایی، س.ج. (۱۳۹۹). زوال اندیشه سیاسی در ایران. تهران: انتشارات مینوی خرد.
- فیرحی، د. (۱۳۹۸). نظام سیاسی و دولت در اسلام. (چاپ دوم). تهران: انتشارات سمت.
- کمالی، ع.ا. (۱۳۷۴). بررسی مفهوم جامعه‌پذیری سیاسی. تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- نقیبی مفرد، ح. (۱۳۸۹). حکمرانی مطلوب در پرتو جهانی شدن حقوق بشر. مؤسسه مطالعات پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
- هداوند، م. (۱۳۸۴). حکمرانی خوب، توسعه و حقوق بشر. حقوق اساسی، شماره ۴، صص. ۵۱-۸۶.
- یزدانی زازرانی، م.ر. (۱۳۹۱). بررسی رابطه مفهومی و تأثیر حکمرانی بر سیاست‌گذاری عمومی. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، شماره ۴، صص. ۱۰۹-۱۴۲.

Catlin, G. (1962). *A Study of the Principles of political science*. London: Allen & Unwin Ltd.

Kaufmann, D. (2003). *Rethinking Governance: Empirical Lessons Challenge*. London: Rut ledge.

Laski, H. (1967). *A Grammar of Political*. 5th ed. London: C. Allen & Unwin Ltd.

Leftwich, A. (1984). *Wath is Politics*. Oxford: Basil Blackwel.

Sidgwick, H. (1920). *The Elements of Political science*. London: Macmillan.

References

- Azghandi, A. R. (2018). *The Inefficiency of Iranian Political Elites Between Two Revolutions* (2nd ed.). Tehran: Qoomes. [In Persian]
- Catlin, G. (1962). *A Study of the Principles of political science*. London: Allen & Unwin Ltd.
- Delanty, G. (2007). *Knowledge in Challenge* (A. Bakhtiarizadeh, Trans.). Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies.
- Firhi, D. (2019). *Political System and Government in Islam*. (2nd ed.). Tehran: SAMT. [In Persian]
- Hedavand, M. (2005). Good Governance, Development, and Human Rights. *Constitutional Law*, 4, 51-86. [In Persian]
- Kamali, A. A. (1995). *A Study on the Concept of Political Socialization*. Tehran: Organization of Islamic Culture and Propagation. [In Persian]
- Kaufmann, D. (2003). *Rethinking Governance: Empirical Lessons Challenge*. London: Rut ledge.
- Khomeini, S. R. A. (2000). *Sahifeh Noor: Collection of Imam Khomeini's Guidelines*. (2nd ed.). Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance Press and Publications Organization. [In Persian]
- Laski, H. (1967). *A Grammar of Political*. 5th ed. London: C. Allen & Unwin Ltd.
- Leftwich, A. (1984). *Wath is Politics*. Oxford: Basil Blackwel.
- Naqibi Mofrad, H. (2010). *Good Governance in the Light of the Globalization of Human Rights*. Shahr-e Danesh Legal Studies and Research Institute. [In Persian]
- Pahlavan, C. (1994). The Master System in Iranian Universities. *Goftogu*, 5, 122-142. [In Persian]
- Ranjbar, M. (2003). The Crisis of Political Science in Iran. *Political Science*, 24, 95-112. [In Persian]

- Sharifzadeh, F., & Qolipur, R. (2003). Good Governance and the Role of Government. *Organizational Culture Management*, 1(4), 93-109. [In Persian]
- Sidgwick, H. (1920). *The Elements of Political science*. London: Macmillan.
- Sina'i, V. (2013). Political Science Research and the Decision-Making Process in Iran. In: *Collection of Articles on the State of Research in Political Science and International Relations in Iran*. Tehran: Niak. [In Persian]
- TabaTabai, S. J. (2020). *The Decline of Political Thought in Iran*. Tehran: Minuye Kherad. [In Persian]
- Yazdani Zazarani, M. R. (2012). A Study of the Conceptual Relationship and the Impact of Governance on Public Policy. *International Relations Studies*, 4, 109-142. [In Persian]
- Zibakalam, S. (2003). *Tradition and Modernity* (5th ed.). Tehran: Rozaneh. [In Persian]